

## عوامل شکل‌گیری طالبان

# مولوی سروری

### مقدمه

وقتی به نقشه جهان نگاه می‌کنیم کمتر کشوری را می‌توان یافت که سرنوشت آن مانند افغانستان به عنوان یک کشور فقیر و کوچک با جریان یک رشته تحولات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و غیره گره خورده باشد. افغانستان، با وجود کوه‌های صعب‌العبور و زمینهای ناهموار موقعیت سوق‌الجیشی خوبی داشت و سالهای سال تمدنهای تاریخی بسیاری را در خود جذب نموده است بلکه در زمان حاضر بر دو روند عمده تاریخی یعنی رقابت دو امپراتور بزرگ قرن نوزدهم میلادی و پایان جنگ سرد اثر بسیار مهمی داشته و تأثیر آن بسیار چشمگیر بوده است.

## الف: عوامل داخلی

### افغانستان تقاطع غرب و جنوب آسیا

افغانستان تقاطع آسیای میانه غرب و جنوب آسیاست و همیشه دستخوش قدرتهای خشکی و اقیانوسیه و جای رقابت قدرتهای قوی‌تر از خود بوده است. اگرچه سرزمین کنونی افغانستان روزی گذرگاه مغولهای مهاجم و کلید فتح اسکندر مقدونی برای رسیدن آنها به هندوستان بوده است؛ اما در قرن نوزدهم مرز حائل بوده بین دو ابرقدرت بزرگ یعنی بریتانیا و روسیه که آنها را از هم جدا نگهداشته است؛ لیکن در قرن بیستم میلادی زمینه مشاجره دو ابر قدرت معاصر آمریکا و شوروی بوده است.

### پیامد جنگ در افغانستان

افغانستان برای این موقعیت خود بهای بسیار زیادی هم پرداخته است. هر جنگ و هجومی در آن ویرانیه‌ها و آشفته‌گیهای زیادی را بر جا گذاشته است که بعداً اصلاح آنها مشکل بوده است. افغانستان کشوری است که بریتانیا و روسیه در نتیجه تجاوز خود به این سرزمین و این خاک طعم تلخ‌ترین شکستها را چشیده‌اند که تاریخ شاهد آن است.

### ناکامی در حفظ پیروزی

مردم کشور ما همیشه نتوانسته‌اند پیروزیهای خودشان را تا آخر برسانند و آن را از آفات نفاق و تفرقه دور نگهدارند.

یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پیروزیهای این مردم در عصر حاضر شکست امپراتوری شرق می‌باشد که در سال ۱۹۸۹ میلادی اتفاق افتاد و همچنین سقوط دولت طرفدار شوروی که در سال ۱۹۹۳ میلادی به وقوع پیوست که باور آن برای منطقه و مردم جهان غیرقابل پیش‌بینی بود و منجر به روی کار آمدن دولت مجاهدین گردید.

### طالبان

کشور ما در طول سالهای گذشته با نشیب و فرازهای تاریخی عجیبی روبه‌رو گردیده است که از آن جمله روی کار آمدن دولت طالبان و حکومت آنها در کشور بوده است.

ظهور طالبان در صحنه سیاست افغانستان ظاهراً یکی از پیچیده‌ترین مسائلی است که دربارهٔ تشکیل و حضور آن با نظرات و علل مختلف بیان شده است.

### شهر مرزی ایسین بلدک

در اوایل پاییز ۱۳۷۳ شهر مرزی ایسین بلدک، واقع در نوار مرزی قندهار و پاکستان، پس از یک درگیری شدید به تصرف طالبان درآمد، گروهی که تعداد آنها کمتر از سیصد نفر بود. سخنگوی ایشان، این گروه را محصلین و طلاب مدارس دینی و انگیزه‌شان را از بین بردن دسته‌جات مخل صلح اعلام کرد و گفت می‌خواهند امنیت کشور و امنیت راهها را برای عبور کالاهای تجارتنی تأمین نمایند. آنها پس از اندک زمانی قندهار را از دست مجاهدین درآوردند و با تثبیت موقعیت خود نخست ولایات جنوبی و بعد از آن حوزه جنوبی غرب و پس از تصرف پایتخت ولایات شرقی را فتح کردند و با تصرف مزار شریف و بامیان تقریباً هشتاد درصد خاک کشور را به تصرف خود درآوردند.

اینکه چگونه یک گروه کوچک و گمنام و منتسب به مدارس دینی توانست پیچ و خمهای اوضاع سیاسی افغانستان را طی یک مدت کوتاه تحت کنترل خود درآورد سؤال است که جواب آنها تلخ‌ترین زوایای تاریخ افغانستان را بیان می‌کند. از این رو، در گام اول، به طور فشرده به بعضی از عوامل داخلی پیدایش طالبان می‌پردازیم.

### الف: عدم آمادگی مجاهدین برای رهبری سیاسی

سازمانهای مجاهدین متشکل از افرادی بودند که همیشه با جنگ سر و کار داشتند و سالهای سال تجربه جنگ را آموخته بودند و تقریباً برای حکومت کردن آمادگی کامل نداشتند. در میان مجاهدین کسانی بودند که شهرت بسیاری کسب کرده بودند؛ اما در بین آنها کسی نبود که واقعاً بتواند افغانها را دور خود جمع کند و بر آنها حکومت کند. ایجاد تحولات در جبهه‌های جنگ کاری بود بسیار دشوار چرا که گروههای مقاومت نمی‌توانستند به توافق برسند و راه را برای استقرار یک دولت فراگیر و قانونی و

قابل قبول برای همه مردم، خصوصاً اقوام و رهبران سیاسی هموار سازند و سرانجام صلح را برای جامعه به ارمغان بیاورند؛ بنابراین، مردم از طالبان استقبال نمودند.

### ب: تعدد گروههای مقاومت

تعدد گروههای مقاومت نیز یکی از عوامل بود که مانع از تشکیل یک حکومت ملی در افغانستان شد.

دلیل عمده مردم برای استقرار سیاسی در افغانستان نبودن هماهنگی در بین گروههای مقاومت بود. وقتی حکومت نجیب‌الله سقوط کرد هر کدام از گروههای مجاهدین مناطق مختلف را تحت کنترل خود داشتند و فکر می‌کردند هر کس مناطق بیشتری در دست داشته باشد از طریق چانه‌زنی سیاسی پیشرفت خواهد کرد. بر این اساس بود که تعدد گروهها و تنظیمها به حال خود باقی ماند تا جایی که هر کدام از گروههای مجاهدین احساس عدم مصونیت می‌کردند و بیم آن داشتند هر کدام از گروههای دیگر قوی‌تر از آنها دست به عملیات بزنند. در این حالت، طبعاً جنگهای داخلی به وجود آمد و این همان باقیمانده از زمان نجیب‌الله بود که در وقت قدرت خویش تخم نفاق را در بین مردم افغانستان پاشیده بود و زمینه را برای تشکیل یک حکومت و دولت با ثبات از بین برد و راه را برای ظهور گروه دیگری غیر از مجاهدین هموار ساخت.

### ج: درک عدم تغییرات در ساختار سیاسی جامعه افغانستان

مجاهدین نخواستند تغییرات سیاسی در ساختار جامعه افغانستان را درک کنند. آنها تا قبل از پیروزی دو هدف را دنبال می‌کردند: اول دفع تجاوز شوروی سابق و دوم از بین بردن حکومت بازمانده از آن تجاوز که مشکل عمده بر سر راه مجاهدین بود. مجاهدین در دوران جهاد بحثهای عمیقی را در مورد ساختار سیاسی آینده کشور بعد از پیروزی از خود نشان ندادند. هر گروه تمایلات خاص سیاسی خود را داشتند و آن را دنبال می‌کردند و به این فکر نبودند که افغانستان بعد از پیروزی جهاد وارد مرحله تاریخی جدید دیگری شده است و اجازه نمی‌دهد به گذشته‌ها برگردد. بنابراین، سه تعامل بحران‌ساز در جامعه افغانستان رخ داد:

۱. بحران در ساختار سیاسی کشور؛

۲. بحران در اندیشه؛

۳. بحران در زعامت و رهبری؛ که این خود زمینه را برای حضور طالبان در صحنه سیاسی افغانستان هموار ساخت و مردم که سالهای متمادی رنج و مشقت جنگ را تحمل کرده بودند طالبان را سفیرهای الهی و نجات‌دهنده خود می‌دانستند.

#### د: مبارزه قدرت بر سر اسلحه

کسانی که در داخل افغانستان می‌جنگیدند عموماً افغانهایی بودند که تقریباً همه اسلحه داشتند و هر کس خود را مسئول و جوابگو می‌دانست؛ رقابت بر سر اسلحه بین خانها در یک منطقه یا یک درّه بسیار شدید شده بود. دامنه آن تمام کشور را فرا گرفت و زمینه را برای ظهور طالبان مهیا ساخت که این هم یکی دیگر از عوامل پیدایش طالبان به شمار می‌رود.

#### ه: ادامه جنگ

ادامه جنگ و اختلافات مداوم و ناتوانی گروههای مجاهدین بر سر حکومت واحد کشور را در سرآشوب نابودی قرار داد و امنیت هر فرد خانواده را در شهر و روستا بر هم زد. هر فرمانده، اعم از بزرگ و کوچک، تقریباً یک حکومت مستقل به وجود آورد؛ نظم و قانون جای خود را به سلطه و تفنگ داد. در این اوضاع و احوال بود که گروه جدیدی به نام طالب در ۱۹۹۶ میلادی وارد صحنه سیاسی افغانستان گردید و با شعار مبارزه با ظلم و بیدادگری و غارت شکل گرفت.

#### و: عدم امنیت در راهها و شهرها

نبود امنیت در راهها و شهرها سبب گردید تا بازرگانان دست از تجارت بکشند و تجارت کشور به حالت نابودی و افول درآمده بود. باجگیران در مسیر شاهراههای مختلف افغانستان پستهای امنیتی و بازرسی ایجاد کرده بودند و به بهانه‌های متعدد از مردم و تجار و رانندگان پول می‌گرفتند. عدم رونق تجارت پیامد آن بالا رفتن نرخها و فشار شدید اقتصادی بر توده مردم بود. فقر، ناامنی و کشتار جان مردم را به لب رسانده بود. موج جدید مهاجرت و فرار مردم مناطق

مختلف کشور را خالی از ساکنان نمود. در چنین اوضاعی مردم هر گروه را که به آنها وعده صلح می داد، بدون اندیشه‌های گروهی و وابستگی‌های حزبی، از آن استقبال می کردند.

### ز: عدم نگرش به دولت آقای ربانی به عنوان حکومت ملی

اصولاً آن چیزی که به نام حکومت مجاهدین در کابل به وجود آمد، در واقع، موافقت گروه‌های هفتگانه پیشاور بود که به کابل منتقل شده بود. گروه‌های مجاهدین به دولت آقای ربانی به چشم یک حکومت ملی نگاه نکردند بلکه با دید یک گروه از گروه‌های مجاهدین به آن توجه داشتند. لذا دولت آقای ربانی نتوانست مشروعیت ملی و منطقه‌ای و بین‌المللی به دست آورد. در نتیجه، از هم فرو پاشید و راه را برای ظهور گروه جدیدی تقریباً به دور از همه خطرات باز کرد. کشمکشها به صورت عریان‌تر خود را نشان داد و امکان حکومت مشترک، که مورد نیاز مردم بود، صورت نگرفت.

### ح: احساسات دینی و اسلامی

ملت افغانستان اساساً مردمی مذهبی‌اند و به اصول و عقاید اسلامی عقیده بسیار عمیق دارند و اسلام‌خواهی با خون و رگ این مردم عجین گردیده است. وقتی طالبان با لباس مقدس روحانیت و عمامه سفید و ظاهر آراسته و روحانی روی کار آمدند مردم ما ایشان را وارثان پیغمبران دانستند و از آنها حمایت نمودند و همه خوشبختی را انتظار داشتند و می‌پنداشتند آن گوهر گم شده خود را یافته‌اند، اما طالبان هم نتوانستند امید و آرزوی ملت را که سالها غم و رنج و درد کشیده بودند جامه عمل بپوشانند بلکه وضع مردم از قبل خیلی بدتر شد.

### ب: عوامل خارجی

#### ایالات متحد آمریکا و طالبان

افغانستان از دیرباز در شمار کشورهای بی‌پسوند بوده است که ایالات متحده آمریکا کمتر توجه و علاقه‌ای به آن داشته است. البته این روابط در طول زمان، خصوصاً در سه دهه اخیر تاریخ افغانستان، دچار نوسانات گردیده است.

ایالات متحده آمریکا با آهستگی و با روند کند تقریباً روابط دیپلماتیک با افغانستان برقرار نمود. این کشور در اثر فشار جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۳م نمایندگی دائمی در کابل باز نمود و طی سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱ کمکهای بلاعوض و وامهای آن به افغانستان بالغ بر ۲۸۶ میلیون دلار می‌شد که مبلغ ناچیزی به حساب می‌آمد.

با روی کار آمدن دولت کمونیستی در افغانستان، آمریکا آن را به رسمیت شناخت؛ اما بعد از ترور سفیر آمریکا در کابل در ۱۹۷۹، این کشور به اشتباه خود پی برد که از یک منطقه استراتژیک مهم به نفع شوروی سابق به سادگی دست برداشته است و روابطش با افغانستان به تیرگی گرایید.

با تصرف نظامی افغانستان از سوی شوروی، ایالت متحده آمریکا حمایت‌های بیدریغ خود را از گروه‌های مجاهدین و پاکستان ادامه داد؛ اما خروج ارتش سرخ از افغانستان و فروپاشی شوروی باعث شد که آمریکا افغانستان را به حال خود رها کند. و آمریکا در این مقطع تاریخی درباره افغانستان دو اشتباه بزرگ مرتکب شد. اشتباه اول این بود که این کشور بیش از سه میلیارد دلار (معمولاً کمکهای کشورهای دیگر بالغ بر دهها میلیارد دلار می‌شد) به حساب سازمان ISI پاکستان واریز کرد؛ و هیچ‌گونه نظارتی بر آن نبود. این امر موجب شد پاکستان با کمک CIA و کشور عربستان خود را یکه‌تاز میدان به حساب آورده طرح‌های درازمدت خود را با کمک گرفتن و بهره‌گیری از گروه‌های پشتون در افغانستان دنبال کند و آنها را جامه عمل بپوشاند.

اشتباه دوم رها کردن افغانستان به حال خود بود با فروریختگی شدید نظامی و اجتماعی که در آن به وجود آمده بود؛ زیرا افغانستان در دو سده اخیر همواره نقطه حائل در کشاکش و زورآزمایی دو دولت بزرگ روسیه و انگلستان بود که سرانجام منجر به انزوای طلبی و عقب‌ماندگی آن گردید.

با دور شدن آمریکا از صحنه سیاست افغانستان، این سرزمین تبدیل به میدان خالی برای تاخت و تاز قدرتهای منطقه گردید.

برخی از کشورهای عربی درصدد مصادره انقلاب و جهاد افغانستان برآمدند. حمایت از برخی گروهها به این تشنج و تفرقه‌افکنیها دامن زد و آتش آن را شعله‌ورتر گردانید. تحرکات طالبان در مرز پاکستان و افغانستان و شکل‌گیری آنها آمریکا را بر آن داشت

تا از این گروه حمایت نماید؛ اما بعداً خیلی زود سیاست آمریکا تغییر کرد و به مخالفت با طالبان پرداخت. هرچند زد و بندهای پشت پرده نقش آمریکا را در طراحی و پی‌ریزی سیاست طالبان در هاله‌ای از ابهام قرار داده است اما ایالات متحده آمریکا و سازمان سیا، با تبنانی با سازمان اطلاعات ارتش پاکستان (ISI)، باعث پیدایش و رشد طالبان بوده‌اند. ایالت متحده آمریکا به دلایل زیر می‌تواند در پدید آوردن و تقویت طالبان سهیم باشد:

۱. طالبان گروهی ضد ایرانی و ضدشیعه بودند و می‌توانستند جلو نفوذ ایران و اسلام را در افغانستان و آسیای مرکزی بگیرند و نفوذ روسیه را در افغانستان مهار کنند.  
 ۲. با ثبات نسبی سیاسی در افغانستان، اردوگاههای آموزشی تروریستها را از بین ببرد.

۳. طالبان مانند لشکر ظاهرشاه عمل کند و راه را برای رفتن در حکومت آن باز نماید.

۴. این گروه با به دست گرفتن قدرت در افغانستان، کشور و منطقه را برای آمریکا امن کرد تا از این طریق خطوط لوله گاز، سیستم انتقال انرژی از آسیای میانه به سمت دریای عمان راه‌اندازی شود، که طالبان تقریباً این قول را هم داده بودند. آمریکاییها با اینکه خود آگاهی چندانی از اوضاع افغانستان نداشتند باز هم به گفته سازمان اطلاعات پاکستان اعتماد کردند، که طالبان همان گمشده آمریکاییها در منطقه است.

در واقع، اسلام غیرسیاسی و غیرفعال برای آمریکاییها هیچ خطری ندارد؛ یعنی آمریکاییها معتقد بودند طالبان اهداف سیاسی آنها را در منطقه برآورده می‌سازد. آمریکاییها شیفته طالبان بودند. طالبان به گروهی از دیپلماتهای آمریکایی در قندهار قول داده بودند که با حضور تمام خارجیها که در افغانستان باقی مانده‌اند مخالف‌اند و کشت خشخاش و هروئین را کنترل خواهند کرد. بعضی از دیپلماتهای آمریکایی گروه آنها را به موجودی نوتولدیافته تشبیه می‌کردند. هرچند به طور قطع نمی‌توان گفت آمریکاییها مستقیماً به تجهیز و تحکیم طالبان پرداخته باشند؛ اما با کمک دوستان منطقه‌ای خود، پاکستان و عربستان، این گروه را تحت لوای خود قرار دادند.



در تاریخ ۱۳۷۵/۱/۱۶ شورای طالبان مرکب از ۱۵۰۰ نفر در قندهار، ضمن اعلام ملا عمر به عنوان امیرالمؤمنین، به حکومت کابل اعلام جهاد کردند و در پاییز همان سال کابل به تصرف طالبان درآمد. این گروه دولت خود را تحت سرپرستی شورای شش نفره تشکیل دادند. از این زمان فاصله‌گیری تدریجی طالبان و لیبرالیسم آمریکایی، که ISI در صدد تلفیق آن برای رهبران با توجه به منافع اقتصادی و استراتژیک خود بود، شروع شد.

زمانی که طالبان ولایات جنوبی را تصرف کردند و وارد کابل شدند برخلاف تعهداتی که به ژنرال بابر و آمریکاییها داده بودند عمل کردند؛ حتی با عودت طاهرخان نیز مخالفت کردند، کشت خشخاش را آزاد نمودند، حقوق بشر را زیر پا گذاشتند، درس خواندن برای خانمها را ممنوع کردند، و تقریباً تمام معاهدات خود را زیر پا نهادند. در آغاز سال ۱۹۹۷، سیاست تبعیض جنسی این گروه توجه گروههای فمینیست آمریکایی را در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به افغانستان جلب کرد، از این رو، کلینتون رئیس جمهور وقت آمریکا، سیاست تندی را در قبال طالبان در پیش گرفت. مادلین آلبرایت، که خود از مهاجران جنگ دوم جهانی بود، سیاست این کشور را در قبال طالبان دگرگون کرد. خانم آلبرایت نخستین بار به طور علنی در جریان دیدارش از پاکستان تغییر سیاست خود در قبال طالبان را بیان کرد و مقامات پاکستانی را تهدید کرد در صورت حمایت از این گروه در انزوای سیاسی بیشتری در منطقه قرار خواهند گرفت. عوامل مهم در تغییر سیاست آمریکا در قبال طالبان را در پنج مورد به طور خلاصه می‌توان نام برد:

۱. آمریکاییها بر این باور بودند که طالبان به زودی تمام افغانستان را تحت کنترل در خواهند آورد.
۲. به‌رغم خواسته‌های آمریکا، طالبان به گسترش تولید مواد مخدر پرداختند.
۳. طالبان منافع آمریکا را در مورد اسامه بن لادن مورد توجه خود قرار ندادند.
۴. در آستانه انتخابات در آمریکا، برخورد طالبان با زنان شدیدتر شد و این عمل مانع نزدیکی آنها به آمریکا گردید.

۵. در اوایل سال ۱۹۹۷ در کابینه کلینتون تغییرات مهمی در سیاست خارجی آمریکا در قبال طالبان به وجود آمد و وزیر خارجه وقت و تیم کاری‌اش علاقه خاصی به مسائل افغانستان و کارنامه حقوق بشر و غیره از خود نشان دادند.

### عربستان سعودی و جنبش طالبان

تهاجم نظامی شوروی به افغانستان در سال ۱۳۵۸ موجب واکنش کشورهای منطقه و جهان گردید؛ از جمله، نظام پادشاهی عربستان سعودی اشغال افغانستان را چالش جدیدی در برابر خود می‌دید. این کشور در نیمه قرن بیستم از سیاستهای جمال عبدالناصر در منطقه ضربه شدیدی خورده بود. از سوی دیگر، خود را کشوری می‌دانست که مقدس‌ترین اماکن در آن قرار دارد و پادشاه آن خادم حرمین شرفین می‌باشد و ایران را به نحوی رقیب خود در جهان اسلام به حساب می‌آورد. این زنگ خطری برای کشور عربستان سعودی به‌شمار می‌رفت که بیشتر متکی به نفت بود.

پس از خروج ارتش شوروی از افغانستان تلاش برای ایجاد حکومت مجاهدین آغاز شد. تلاشهای عربستان در جریان انتقال قدرت به مجاهدین در ۱۹۹۲م برای به قدرت رسیدن گروههای وابسته به آن کشور و حذف دیگر گروهها شدت پیدا کرد؛ ولی پس از استقرار این حکومت در کابل این کشور با واقعیتهای ملموس‌تر دیگری مواجه شد که، به‌رغم خواسته عربستان، با حضور قدرتمند حزب وحدت و جنبش شمال مواجه گردید. در این برهه از زمان عمده‌ترین سیاست عربستان در قبال افغانستان را دو چیز تشکیل می‌داد:

۱. در هم شکستن قدرت حزب وحدت؛

۲. متحد ساختن گروههای مقیم پیشاور، به خصوص بنیادگرایان، حول محور حکومت ربانی.

پاکستان و عربستان بارها تلاش کردند همه گروههای مجاهدین را دور هم جمع کنند اما تلاش آنها برای این امر بی‌نتیجه ماند.

حکمتیار و سیاف و استاد ربانی نیز نتوانستند سیاستهای عربستان را جامه عمل بپوشانند و آن کشور را خشنود نگهدارند.

پس از پیدایش طالبان در سیاست افغانستان، عربستان نیز به تبعیت از پاکستان آنها را بهترین ابزار برای رسیدن به مقاصد سیاسی و مذهبی در افغانستان و منطقه می‌دانست. اگرچه بعضی معتقدند که عربستان در طراحی و تحریک طالبان از آغاز شریک بوده است ولی بعضی اعتقاد دارند که عربستان اولین بار پس از استقرار طالبان در قندهار با آنها تماس گرفت.

پس از تصرف مزار شریف توسط طالبان در ماه می ۱۹۹۷م عربستان بلافاصله طالبان را به رسمیت شناخت که نقطه اوج حمایت عربستان سعودی از طالبان بود. ربانی در سال ۱۹۹۶م حداقل دو بار به عربستان مسافرت کرد. طالبان همواره خاندان سلطنتی و شخص شاه فهد را ستودند و از ادامه کمک‌های این کشور اظهار خشنودی کردند.

## پاکستان و طالبان

قبلاً گفتیم که نخستین بار طالبان در مرزهای پاکستان و افغانستان شکل گرفتند و با تکیه بر تمام امکانات آن کشور توانستند بر افغانستان سلطه پیدا کنند. مسأله دخالت پاکستان و نقش حیاتی آن در ایجاد و سپس حمایت سیاسی نظامی و اطلاعاتی و غیره از گروه طالبان کاملاً روشن است و به نظر می‌رسد مهم‌ترین موضوع برای سیاست کلان این کشور در قبال قضیه افغانستان به شمار می‌آید.

در زمان مقاومت گروه‌های جهادی افغانستان، اهداف حمایت پاکستان از گروه طالبان را می‌توان چنین بیان کرد.

۱. تأمین یک رهبر در کابل، که بتواند افغانستان بعد از کمونیسم را به افغانستان تحت نفوذ پاکستان تبدیل نماید.

۲. پشتون‌های افغانستان و پاکستان را متحد سازد و مجادلات مرزی بین افغانستان و پاکستان را به نفع پاکستان خاتمه دهد.

در مرحله انتقال قدرت به مجاهدین، در پاکستان طرح‌ها پشت درهای بسته تنظیم و بعد اجرا می‌شد. در دوره جهاد، مسئولان پاکستان امور افغانستان را به دست ISI پاکستان سپردند.

## غرب و طالبان

اهداف استعماری غرب در این منطقه ایجاب می‌کند که پس از تسلط طالبان کمکهای اقتصادی به افغانستان سرازیر گردد و رژیم طالبان به پیشرفته‌ترین امکانات نظامی و اطلاعاتی روز مجهز شود؛ زیرا اهمیت استراتژیک افغانستان پس از جنگ سرد کم شد؛ اما کشف معادن غنی نفت و گاز در قلمرو دولتهای نوپای آسیای میانه و تشکیل حکومت اسلامی ایران با آرمان اسلامی، افغانستان را مورد توجه غرب قرار داد.

## انتظارات غرب از طالبان

- گروه طالبان هدفهای میان مدت و مهمی را برای غرب تحقق بخشیده است.
۱. حذف بیشتر پایگاههای مجاهدین و هواداران حکومت مستقل اسلامی در منطقه؛
  ۲. تشدید اختلافهای قومی، زبانی و مذهبی میان مردم افغانستان؛
  ۳. نشان دادن چهره زشتی از اسلام در عرصه جهانی و بین‌المللی؛
  ۴. بهانه قرار دادن رفتارهای طالبان را به نام اسلام برای دولتمردان کشورهای آسیای میانه و تشدید مبارزه با مذهب‌گرایی؛
  ۵. تحقیر مردم افغانستان و زیر فشار قرار دادن آنها و به ستوه آمدن مردم و قبول آنها هر نوع حکومتی را که بتواند امنیت کشور را تعیین کند.
- اما اهداف دیگری هم وجود دارد که تشریح آنها مستلزم فرصت بیشتری است.